

ذهن [نفس] چیست؟ آیا ما نفوسی غیرمادی داریم؟ آیا فکر صرفاً وجهی از ماده فیزیکی و منحصرأفراورده جانبی عصبهایی است که در مغز تحریک می شوند؟ چگونه می توانیم یقین حاصل کنیم که مردم چیزی جز روپت‌های پیچیده نیستند؟ چگونه می توانیم بگوییم آنان عملاً ذی شعورند؟ همه این پرسشها به حوزه فلسفه نفس یا فلسفه ذهن Philosophy of mind تعلق دارند.<sup>۱</sup> کتاب *فلسفه نفس\** ترجمه پنج مقاله از مقالات گردآمده در *A Companion to the Philosophy of Mind* از مجموعه ارزشمند *Blackwell Companion to philosophy* است که به همت امیردیوانی ترجمه و توسط محمد سعیدی مهر مقابله شده است. مقالاتی که مترجم برای ترجمه به زبان فارسی برگزیده است، به آن دسته از مسائل فلسفه نفس می پردازد که ارتباط میان ویژگیهای ذهنی و فیزیکی را بررسی می کنند. ویژگیهای نفسانی و ویژگیهای فیزیکی بسیار متفاوت از یکدیگر به نظر می رسند و در عین حال، به طور پیچیده ای با یکدیگر در ارتباط اند. از همین رو، مسئله «نفس و بدن» از آغاز فلسفه تا امروز، همواره در کانون پژوهشهای فلسفی قرار داشته است. این پرسش که «آیا می توان آگاهی را صرفاً به کیفیت آرایش ذرات مادی - اتمها، مولکولها، سلولها، بافتها و حرکات بسیار پیچیده آنها بازگرداند؟»، به رغم تلاش بسیاری از اندیشمندان، هنوز پاسخ روشنی نیافته است. در واقع، پژوهشهای نوین علمی و فلسفی نیز در گشودن راز سر به مهر ارتباط نفس و بدن، چندان موفق نبوده است.

در اینجا بهتر است به منظور آشنایی بیشتر با فلسفه نفس و جایگاه آن به مقدمه مترجم نظری بیفکنیم. مباحث فلسفی مربوط

به نفس، به ویژه نفس انسانی، از جایگاه با اهمیتی در آثار مدون فلسفی به دست آمده برخوردار بوده است. این آثار نشان می دهد که بخشی از پژوهشهای فلسفی، از ابتدا متوجه شناسایی ماهیت نفس و مسائل ناظر بر آن بوده است. نگاهی به محتوای آثار فیلسوفان گذشته و معاصر به خوبی آشکار می کند که مسائل این فلسفه مضاف، در جهت گیری ایشان نسبت به امور دیگر تأثیر قابل توجهی داشته است.

فیلسوفان مسلمان نیز در پیش بردن تحقیقات این شاخه از معرفت نقش به سزایی داشته اند. مقاصد اصلی ایشان به گونه ای بود که سخن گفتن و تفکر راجع به معرفت نفس و مسائل آن را اجتناب ناپذیر می کرد. ابن سینا فن ششم از کتاب بزرگ خود، یعنی *شفار* را به این فلسفه اختصاص داده و با روش فلسفی به کاوش واقعیات مربوط به نفس انسانی اقدام می کند. ملا صدرا نیز در کنار دیگر آثار خود، تنها سفر چهارم از کتاب *اسفار* را با حجم معتنا بهی به مسائل فلسفه نفس اختصاص داده است.

جای تأسف است که تحقیقات گران قدر این متفکران پس از آنها با جدیت لازم دنبال نشد و به موازات پیشرفت علم تجربی درباره مسائل مربوط به نفس، فلسفه مناسب با آن رشد نکرد. زمانی بود که فیلسوفان ماموری همچون مباحث نفس را هم در بوته آزمونها و تحقیقات تجربی قرار می دادند و خود از متخصصان این فنون به حساب می آمدند و هم با روش مابعدالطبیعی به اکتشاف آن دسته از احکام نفس می پرداختند که راه تجربه به سمت آن بسته بود. گرچه مجموع این تلاش تجربی و مابعدالطبیعی به مقتضای دانش هر زمان نقصان و کمبود دارد،



شدن با فلسفه نفس امروز می‌توان از راه شناخت مسائلی که در آن به پژوهش گرفته می‌شود، وارد شد. از پیش می‌توان دریافت که این مسائل را ویژگیهای ذهنی یا نفسانی رقم می‌زنند. البته این مسائل در علوم مربوط به ویژگیهای ذهنی و نفسانی هم بحث می‌شود. علوم، روان‌شناسی، علم شناخت، دانش علم الاعصاب و... بخشی از این علوم اند. اما باید دید پژوهشهای علمی درباره ویژگیهای نفسانی چه فرقی با پژوهشهای فلسفی دارد و چگونه این دو پژوهش در کنار یکدیگر سامان یافته، معرفت جمعی ما را نسبت به ذهن یا نفس ارتقاء می‌بخشند.

مترجم کتاب، مسائل فلسفه نفس را در سه رده تقسیم می‌کند و مقالات کتاب حاضر را در رده سوم جای می‌دهد. یعنی مباحثی که به ارتباط میان ویژگیهای ذهنی و ویژگیهای فیزیکی می‌پردازد. این مسائل، زیر پوشش «مسئله نفس و بدن» در کنار هم قرار می‌گیرد، این مسئله از دوران باستان تاکنون محور بحثهای فلسفی بوده است؛ هر چند تقریر جدید آن از زمان دکارت آغاز می‌شود. مترجم در توضیح این مطلب می‌نویسد پاره‌ای از فیلسوفان بر این باورند که مسائل مختلفی از جمله آگاهی، هویت شخصی، بقای فرد پس از مرگ جسمانی، بیماریهای روانی، آزادی اراده، اختلاف نفسانیات آدمی با سایر حیوانات و... مبتنی بر این است که چه پاسخی به مسئله ارتباط نفس و بدن داده باشیم. این دسته از مسائل را این واقعیت پیش کشیده است که ویژگیهای نفسانی با ویژگیهای فیزیکی بسیار متفاوت به نظر می‌رسد و در عین حال، این دو دسته به طور بسیار عمیق و پیچیده‌ای با یکدیگر در ارتباط اند.

ولی صحنه سازگار و کامل‌تری از تحقیق را پیش روی قرار می‌دهد.

اکنون گسست میان دانش تجربی و دانش مابعدالطبیعی در کشور ما این نتیجه را به دنبال آورده که جمع میان اکتشافات این دو عرصه را ناممکن می‌نماید و متخصصان هر رشته به طور عمومی به تحقیقات یکدیگر کمتر توجه می‌کنند. فقدان رشته تخصصی «فلسفه نفس» در مقاطع مختلف در کشور ما، نشانه در حاشیه ماندن این تحقیقات است.

اما اکنون در مغرب زمین به دلایلی داده‌های دانش تجربی در باب نفس انسانی به فلسفه نفس راه یافته است. مقدار این اطلاعات در عرصه‌های مختلف به حدی است که در کنار مسائل فلسفی هم عرض خود، رشته جالب «فلسفه نفس» را سامان داده است. این تحقیقات با شور و هیجان ادامه دارد. تعداد کتب و مقالاتی که در این زمینه نوشته می‌شود شاهد بر این مدعا است. برای دستیابی به این تحقیقات، ابتدا ترجمه پاره‌ای از آثار ایشان ضروری به نظر می‌رسد تا فعالیت‌های تحقیقی آغاز گردد. برای آشنا

کتاب حاضر، مشتمل بر پنج مقاله است. مقاله اول این کتاب که توسط ویلیام دی. هارت (William D. Hart) نگارش یافته، به مسئله دوگانه انگاری [ایثنویت dualism] اختصاص یافته است.

هارت مقاله خود را چنین آغاز می کند که مسئله نفس و بدن پرسشی است از چگونگی پیوند نفس و بدن. پاسخ ماده گرایانه این است که [نفس به بدن پیوند خورده] چون نفس همان بدن است، یا شاید به خاطر بدنهای مرده باید بگوییم نفس بدنی است که به شکلهایی کار می کند که در آینده شکوهمند روان شناسی اعصاب مشخص می شود. نفس هر شخص ضرورتاً متجسد است. در مقابل پاسخ دوگانگرایانه، همان طور که نامش نشان می دهد، این است که نفس هر شخص دست کم با بدن او یکی نیست و بدین ترتیب نفس و بدن دو چیز متفاوت اند. نویسنده مقاله، سابقه دوگانه انگاری و ثنویت را به افلاطون (یونان باستان) و دکارت (دوره جدید) بازمی گرداند.

از زمانهای گذشته تاکنون، فیلسوفان بسیاری حقیقت انسان را با یک نوع ثنویت تفسیر کرده اند. ایشان تفاوت آدمیان با سایر موجودات جهان طبیعت را در این می دانستند که آدمی در جهانی می زیست که اساساً فیزیکی است؛ جهانی شکل گرفته از ذرات مادی و آرایش میان آنها و قوانین فیزیکی حاکم بر آنها؛ اما خود جوهری دارد که از سنخ امور یاد شده نیست. این جوهر، «نفس» یا «روح» نامیده می شود. مثلاً افلاطون می گفت هر یک از ما دارای روحی بسیط، الهی و تغییرناپذیر هستیم و بدنی داریم مرکب و تبا پذیر؛ به این معنا که بدن صرفاً وسیله ای است برای وجود ما در جهان مادی؛ مرحله ای زودگذر از سفر ابدی روح. به تعبیر دقیق تر، افلاطون نمی گفت ما موجودی هستیم دارای روح، بلکه می گفت ما با روح یکی هستیم؛ یعنی هر یک از آدمیان یک روح است و بس. روح است که چیستی انسان را می سازد.

در فلسفه جدید غرب، دکارت نیز همین راه را طی کرد. او بر اساس روش خود می گفت: از یک جهت من تصویری متمایز و واضح از خودم، به منزله یک چیز متفکر و نامتمد دارم و از جهت دیگر، تصویری متمایز از جسم، صرفاً به عنوان چیزی متمد و نامتفکر دارم. بر این اساس یقینی است که من واقعاً از بدنم متمایز می توانم بدون آن موجود باشم.

خلاصه دیدگاه ثنویت جوهری این است که ما، دست کم آن گونه که اکنون هستیم، موجودی مرکب، از دو جوهر متمایزیم: یک روح غیرمادی و یک بدن مادی. مقصود از «جوهر» چیزی است که بتواند مستقلاً موجود باشد و اوصافی داشته باشد و با جواهر دیگر ارتباط برقرار کند. مثلاً اگر سنگی را با اموری همچون سطح مقایسه کنیم، تصور مفیدی در این باره به دست ما می آید. می توان جهان ممکن را تصور کرد که در آن، این سنگ تنها شیء موجود باشد، اما این سطح، یعنی یک عرصه دو بعدی بدون ضخامت، ممکن نیست بدون جسم سختی که این سطح متعلق به آن باشد وجود داشته باشد. جهان ممکنی متصور نیست که در آن فقط یک سطح باشد و بس.

به گفته دکارت، ویژگی ذاتی جوهر مادی، «امتداد داشتن مکانی» است، یعنی اشغال حجمی از فضا، در حالی که ویژگیهای ذاتی جوهر نفسانی، «فکر کردن» یا «آگاه بودن» است. منظور وی از «فکر کردن» سلسله کاملی از حالتها و فعالیتهای نفسانی،

همچون دیدن، احساس کردن، ادراک کردن، حکم کردن و شک کردن به همراه فکر کردن به معنای خاص آن است. فاصله ویژگیهای این دو جوهر، آنها را از تأثیر گذاشتن بر یکدیگر بازمی دارد. اما چگونه این امر ممکن است؟ مقاله «دوگانه انگاری» با ارائه پژوهشی جدید، بحث مفیدی را در این باره به انجام می رساند.

اهم مسائل مطرح شده در این مقاله به قرار ذیل است: ۱- نقد استدلالهای دکارت بر ثنویت جوهری؛ ۲- تصویری از چگونگی بی بدن بودن؛ ۳- تفسیری جدید از دوگانه انگاری؛ ۴- راه حلی برای مسئله هم کنشی نفس و بدن.

از منظر تاریخی، ظهور پاره ای از اعتراضات فلسفی و حاکم شدن معیار آزمون پذیری بین الاذهانی در علم، دوگانه انگاری جوهری را به انزوا کشاند. از عمده ترین این اعتراضات، ناتوانی در تبیین امکان علیت نفسانی بود؛ چگونه یک موجود غیرمادی که هیچ خصوصیت مادی ندارد و کاملاً بیرون از فضای فیزیکی است، می تواند به نحو علی با حرکات اجسام مادی که دقیقاً زیر پوشش قوانین فیزیکی هستند کنش و واکنش داشته باشد؟ بدیهی است که، اگر وجود جوهر نفسانی دکارتی کنار گذاشته شود، صورت مسئله پاک شده، دیگر تلاشهای طاقت فرسا در حل این معضل لازم نیست.

«رفتارگرایی» (behaviourism) عنوان بعدی این نوشتار است که توسط آلکس برن (Alex Byrne) نگارش یافته است. اولین دیدگاه فیزیکالیستی که در مقابل دیدگاه دوگانه انگاری جوهری در قرن بیستم ظاهر شد «رفتارگرایی» بود. عده ای از ایشان برای حل مشکل علیت نفسانی اساساً یک طرف این ارتباط، یعنی امور نفسانی را یکسره حذف کردند. این حذف گاهی به صورت ادعایی مابعدالطبیعی ظهور کرد، مثل «رفتارگرایی قائل به حذف» که وجود حالتها و حوادث نفسانی را اساساً انکار می کند و فقط پاسخهای رفتاری به محرکها را موجود می داند. گاهی این حذف فقط شکلی روش شناختی به خود می گرفت. شاید نفوس و موجودات نفسانی موجود باشد، اما در آزمون یا نظریه پردازی روان شناسانه نباید فرض گرفته شود. مقاله «رفتارگرایی» این دیدگاه را با ارائه مثالهای خوب شرح می دهد. برن می نویسد: رفتارگرایی دیدگاههای متعددی را دربر می گیرد. با این حال امیان آنها رسته ای زیربنایی و مشترک وجود دارد. شخص رفتارگرا، نفوس را سازوکارهایی روحی - درونی که صرفاً با پیامدهای [=آثار] رفتاری خارجی خود رابطه امکانی دارند، تلقی نمی کند، بلکه آنها را (دست کم تا حد قابل توجهی) عبارت از همان پیامدها و آثار خارجی می گیرد. انگیزه رفتارگرایان غالباً انگیزه ای معرفت شناختی است؛ بر این مبنا که نفس را چیزی ذاتاً درونی تصور کنیم، چگونه ممکن است پیامدها و آثار خارجی آن، معرفت کاملاً متنوعی را درباره نفوس دیگران در اختیار ما نهد، معرفتی که مطمئناً خود را اوجد آن می دانیم؟

رفتارگرایی در نیمه اول قرن بیستم شکوفا شد. کارناپ، همپل، راسل، ویتگنشتاین و رابیل فیلسوفانی هستند که در آن دوره گرایشهای رفتارگرایانه داشتند. اگر پاره ای از فیلسوفان معاصر را در طیفی قرار دهیم که از حیث رفتارگرایی از شدت به ضعف گراییده اند، کواین را در طرف رفتارگرایانه طیف می یابیم و سرل

را در طرف دیگر آن، دیویدسون، دنت و دامت به کوانین نزدیک ترند تا سرل؛ و فودر و درتزکی (و بسیاری دیگر) به سرل نزدیک ترند تا کواوین. آرمسترانگ و لوئیس نیز کاملاً در میانه اند.

اهم مسائل مطرح شده در مقاله «رفتارگرایی» عبارت اند از: ۱- تقسیم رفتار به دو قسم «فیزیکی» و «فاعلی»، ۲- بررسی انحنا و اقسام مختلف رفتارگرایی ۳- توضیح رفتارگرایی معاصر.

اما برای بسیاری مزایای ظاهری دیدگاه رفتارگرایی رضایت بخش نبود؛ زیرا این دیدگاه، امور درونی و خصوصی و نیز حالت‌های نفسانی آگاهانه‌ای را که با رفتار خاصی رابطه روشنی ندارند، نادیده می‌گرفت.

نظریه این همانی (identity theory) در باب نفس، واکنش به اشکال‌های جا افتاده در رفتارگرایی بود که عنوان فصل بعدی کتاب است و توسط دیوید ام. روزنتال (David M. Rosenthal) نوشته شده است. این دیدگاه نیز امور نفسانی را یکسره فیزیکی معرفی می‌کند، اما نمی‌خواهد حالت‌های درونی را نادیده بگیرد؛ بنابراین، حالتها و حوادث نفسانی در واقع در سیستم‌های مرکزی عصبی صاحبان خود رخ می‌دهد.

روزنتال مقاله را با این پرسش آغاز می‌کند که چه ارتباطی میان نفس و واقعیت فیزیکی وجود دارد؟

مکتب‌های فکری برجسته و جا افتاده، پاسخ‌های کاملاً متقابلی به این پرسش می‌دهند. دکارت اصرار داشت که ماهیت پدیدارهای نفسانی، غیر فیزیکی است، اما این فرضیه تتهاره تیبین چگونگی اختلاف نفس با چیزهای دیگر نیست. در مقابل، این امکان نیز وجود دارد که پدیدارهای نفسانی فقط مورد خاصی از پدیدارهای فیزیکی و در نتیجه دارای ویژگی‌هایی باشند که سایر پدیدارهای فیزیکی از آنها بی‌بهره‌اند، اما با این حال خود این پدیدارها فیزیکی باشند. این تیبین نیازمند آن است که ویژگی متمایز کننده پدیدارهای نفسانی را از چیزهای دیگر معین کنیم. اما برای فهم ماهیت پدیدارهای نفسانی باید این ویژگی را در مورد همه پدیدارهای نفسانی مشخص کنیم. توصیف سلبی پدیدارهای نفسانی، صرفاً به این شکل که پدیدارهای فیزیکی نیستند، در فهم این مسئله که چه چیزی برای نفسانی بودن لازم است، کمکی به ما نمی‌کند.

این ادعا که پدیدارهای نفسانی نوع خاصی از پدیدارهای فیزیکی‌اند، عقیده ریشه‌ای ماده‌گرایی در باب نفس و بدن است (که فیزیکی‌لیسم نامیده می‌شود). صورتی از این نظریه که در سه دهه اخیر به طور گسترده از آن حمایت شده، «نظریه این همانی» در باب نفس است. مهم‌ترین مسائل این مقاله عبارت است از:

۱- تیبین «این همانی نوعی» و «این همانی مصداقی»؛ ۲- بررسی این نظریه از حیث ضرورت و امکان.

چهارمین مقاله این نوشتار، مبحثی است با عنوان «کارکردگرایی» (Functionalism) که به قلم و. جی. لایکن (W.G. Lycan) نگارش یافته است. کارکردگرایی دیدگاهی است که در قرن بیستم پس از نظریه این همانی و در واکنش به آن شکل گرفت. مهم‌ترین نقد این دیدگاه بر نظریه این همانی این بود که چرا باید فرض کرد که هر ارگانیسمی برای داشتن حالتی که دقیقاً می‌تواند حالت درد دانسته شود، باید از همان مواد شیمیایی‌ای ساخته شده باشد که ما ساخته شده‌ایم؟ از نظر کارکردگرا، حالتها و حوادث نفسانی واسطه‌ای علی میان ورودی‌های حسی یک شناسنده و رفتار بعدی اوست. خود کارکردگرایی این آموزه قوی‌تر است که آنچه یک حالت نفسانی را به حالتی تبدیل می‌کند که هست - مانند درد، بوی بنفشه‌ها - روابط کارکردی‌ای است که با محرک‌های حسی، پاسخ‌های رفتاری و دیگر حالت‌های نفسانی دارد. به هر حال مقاله «کارکردگرایی» عهده‌دار شرح این دیدگاه و نسبت آن با دیدگاه‌های دیگر است. اهم مطالب این مقاله از این قرار است: ۱- نگاهی تاریخی به مسئله «نفس و بدن» ۲- کارکردگرایی ماشینی ۳- رشته هوش مصنوعی و مدل کامپیوتری نفس ۴- کارکردگرایی غایت‌انگازانه ۵- مشکلات مربوط به حیث التفاتی و کیفیات پدیداری. همان‌طور که عنوان اخیر در دیدگاه کارکردگرایی نشان می‌دهد، مسئله «حیث التفاتی» از جمله اموری است که امروزه در فلسفه نفس مورد توجه قرار گرفته است و از عمده تمایزات میان حالت‌های فیزیکی و نفسانی به شمار می‌رود.

و لذا مقاله بعدی (آخرین مقاله از نوشتار حاضر) با عنوان «حیث التفاتی» (intentionality) به این مبحث اختصاص یافته و توسط جان. آر. سرل (John R. Searle) نوشته شده‌اند.

حیث التفاتی، ویژگی‌ای است که فلسفه نفس و فلسفه زبان را به یکدیگر مرتبط می‌کند؛ زیرا این ویژگی، هم در حالت‌های نفسانی و هم در زبان به چشم می‌خورد. در ابتدا مفهوم حیث التفاتی را فیلسوفان مدرسی قرون وسطی به کار گرفتند.

در قرن نوزدهم، فرانس برنتانو از نو این مفهوم را به فلسفه اروپایی وارد کرد. در استعمال رایج، عبارت حیث التفاتی به آن ویژگی نفس اشاره می‌کند که نفس از طریق آن به سوی اشیاء و اوضاع موجود در جهان روی آورده، یا به سوی آنها ناظر بوده یا توجه کرده است. با چنین تعریفی، حیث التفاتی شامل پدیدارهای نفسانی، همچون باور، میل، قصد، امید، ترس، عشق، نفرت، رغبت، انزجار و حافظه است، چنانکه شامل ادراک حسی و عمل قصدی است.

رئوس موضوعات مقاله «حیث التفاتی» به شرح ذیل است:

- ۱- حیث التفاتی و آگاهی ۲- تحویل‌ناپذیری حیث التفاتی
- ۳- ساختار حالت‌های التفاتی ۴- حالت التفاتی در ادراک حسی و عمل
- ۵- شبکه و زمینه ۶- حیث التفاتی معنا.

پانوشتها:

- \* فلسفه نفس، ویلیام دی. هارت و دیگران، گردآورنده و مترجم امیر دیوانی، تهران: انتشارات سروش و قم: کتاب طه.
- ۱- نایجل واربرتون، بنیان‌های فلسفه، ترجمه علی حقی، انتشارات اهل قلم، ص ۱۵۹.

